

تفسیر سوره حمد از: استاد شهید مرتضی مطهری (۲)

ادامه تفسیر آیه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُ.

اللَّهُ یکی از نامهای خداست. نامگذاریهایی که برای افراد و یا اشیاء می کنند گاهی از نوع علامت است و گاهی از نوع وصف. در قسم اول گرچه اسماء خودشان دارای معانی هستند ولی معنای آنها منظور نظر نگردیده بلکه تنها برای تشخیص و بازشناسی، این اسم گذاشته شده است و لذا حکم یک علامت را بیشتر ندارد.

چه بسا در اینگونه موارد معنای نام علاوه بر اینکه حکایتگر اوصاف صاحب نام نیست، ممکن است ضد آن هم باشد؛ مثل آنکه نام غلامان سیاه را کافور می نهادند! (برعکس نهند نام زنگی، کافور)

در قسم دوم، نام حکایتگر شأنی از شئون صاحب نام است و صفتی از صفات او را بیان می کند.

پروردگار متعال نامی که صرفاً جنبه علامت داشته باشد ندارد و تمام نامهای او نمایانگر حقیقتی از حقایق ذات مقدس اوست. در قرآن کریم در حدود صد اسم برای خداوند آمده است که در واقع صد صفت است که نمونه آنها را در همین سوره ملاحظه می نمایید:

اللَّهُ، رحمن، رحیم، مالک یوم الدین. ولی هیچ کدام جامعیتی را که این نام دارد ندارند، چون آنها هر کدام یکی از کمالات او را نشان می دهند ولی این نام نمایانگر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است.

کلمه «اللَّهُ» در اصل «الاله» بوده است و همزه به خاطر کثرت استعمال حذف گردیده است.

درباره ریشه لغت اللَّهِ چند نظر وجود دارد. بعضی گفته اند این کلمه از «اَلَه» مشتق است و بعضی دیگر گفته اند که از «وَلَه» گرفته شده است و «اله» فعال به معنای مفعول است مانند کتاب به معنای مکتوب.

اگر از «اَلَه» مشتق شده باشد یعنی عَبَدَ، پس اللَّهُ یعنی ذات شایسته پرستش که کامل از جمیع جهات است. چون موجودی که خودش مخلوق دیگری است و یا دارای نقص است شایسته پرستش نخواهد بود، پس همینکه گفته می شود «الاله» یعنی آن ذاتی که به گونه ای است که او را باید پرستش کرد. و قهراً این معانی در این کلمه نهفته است، ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و مبرا از هرگونه سلب و نقص.

و اگر از «وَلَه» مشتق شده باشد، وَلَه یعنی تحیر، واله یعنی حیران و یا به معنی عاشق و شیدا است و از این جهت خداوند را اللَّهُ گفته اند که عقلها در مقابل ذات مقدسش حیران و یا متوجه و عاشق او و پناهنده به اویند.

اللَّهُ.

سیبویه، از ائمه علمای صرف و نحو ادبیات عرب...، از طرفداران این نظر است که ریشه کلمه اللَّهُ «وَلَه» به معنای حیرت در مقابل عظمت و یا وَلَه و عشق است.

مثنوی مولوی نظر او را نقل کرده و می گوید:

معنی الله گفت آن سیبویه

يُولَهُونَ فِي الْخَوَائِجِ هُمْ لَدَيْهِ

گفت الهنا فی حوائجنا الیک

و التمسناها وجدناها لَدَيْكَ

مولوی آن حالتی را یادآوری می کند که انسان دردی پیدا کرده و بیچاره گشته و بی اختیار به سوی نقطه ای روی می آورد و پناهنده می شود، او «الله» است.

صد هزاران عاقل اندر وقت درد

جمله نالان پیش آن دیان فرد

بلکه جمله ماهیان در موجها

جمله پرندگان در اوجها

بلکه جمله موجها بازیکنان

ذوق و شوقش را عیان اندر عیان

تنها انسانها نیستند که در وقت نیاز به سوی او روی می آورند، ماهیهای دریا در میان امواج، و پرندگان در اوج آسمانها، بلکه همان موجهای بیجان دریا هم نالان در پیش الله هستند.

و احتمال قوی دارد که الة و وَلَة دو لهجه از یک لغت باشد، یعنی اول وَلَة بوده و بعد آن را به صورت الة استعمال کرده اند و وقتی آن را به صورت الة تلفظ نمودند معنی پرستش هم پیدا کرده است.

بنابراین معنی الله چنین می شود: آن ذاتی که همه موجودات، ناآگاهانه واله او هستند و او تنها حقیقتی است که شایستگی پرستش دارد.

ترجمه الله:

می توان گفت که در فارسی لغتی مترادف کلمه الله که بشود جای آن گذارد نداریم و هیچ کدام رساننده تمام معنی الله نیستند، زیرا اگر به جای الله «خدا» بگذاریم رسا نخواهد بود، چون خدا مخفف «خود آی» است و رساننده تعبیری است که فیلسوفان می کنند یعنی «واجب الوجود»، و یا شاید به کلمه «غنی» که در قرآن آمده است نزدیکتر باشد تا به الله.

و اگر «خداوند» استعمال شود باز رسا نخواهد بود زیرا خداوند یعنی «صاحب» و اگرچه الله خداوند هم هست ولی مرادف با خداوند نیست؛ خداوند یک شأن از شئون الله است.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

به جای این دو کلمه نیز در فارسی نمی توان واژه ای یافت که عیناً ترجمه آن باشد و اینکه «بخشنده مهربان» معمولاً ترجمه می کنند ترجمه رسایی نیست، زیرا بخشنده ترجمه «جواد» است و مهربان ترجمه «رئوف» و هر دو از صفات پروردگار است که در قرآن آمده است.

جواد (بخشنده) یعنی کسی که چیزی دارد و بدون عوض به دیگران می بخشد.

ولی رحمن و رحیم هر دو از رحمت مشتقند و در کلمه «رحمت» یک معنای اضافه ای نهفته است و آن اینکه:

در مواردی که موجودی نیازمند و مستحق است، با لفظ و یا با زبان تکوین دستش دراز است و به اصطلاح قابل ترحم است و استحقاق دارد که چیزی به او برسد، در این گونه موارد رحمت است.

منتها رحمت انسان وقتی به مستحق می رسد که تحت تأثیر حالت او قرار گیرد و رقت قلبی در او پدید آید، ولی خدای متعال از این امور منزله است.

پس وقتی می گوئیم رحمن و رحیم، دو معنا در ذهن ما مجسم می گردد: یکی نیاز عظیم و فراوان مخلوقات که گویی همه مخلوقات با زبان قابلیت های خودشان دست نیاز به درگاه بی نیاز او دراز کرده و التماس می کنند، و دیگر اینکه او رحمت بی حساب خویش را به سوی آنان فرستاده و نیازهای آنان را تأمین نموده است.

این است که بعضی از مترجمان اخیر وقتی دیده اند که هیچ کلمه ای رساننده معانی این کلمات نیست آیه شریفه «بسم الله الرحمن الرحیم» را «به نام الله رحمن و رحیم» ترجمه نموده اند.

فرق رحمن با رحیم چیست؟ قبلاً باید توضیح بدهیم که در زبان عربی کلماتی که بر وزن فَعْلان است دلالت بر کثرت می کند، مثل عطشان که به معنای عطش کثیر است، و کلماتی که بر وزن فَعیل است - که اصطلاحاً آن را صفت مشبّهه می گویند - دلالت بر نوعی ثبات و دوام می کند.

رحمن که بر وزن فَعْلان است دلالت بر کثرت و وسعت می کند و می رساند که رحمت حق همه جا گسترش پیدا کرده و همه چیز را فرا گرفته است.

اصولاً هرچیزی چیز بودنش مساوی با رحمت حق است چون وجود و هستی عین رحمت است؛ چنانکه در سوره اعراف آیه ۱۵۶ آمده است: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (رحمت من همه چیز را فرا گرفته است) و در دعای کمیل می خوانیم: وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ.

اینگونه رحمت حق، استثنا ندارد و این طور نیست که شامل انسانها باشد و غیر انسانها را شامل نشود و یا در انسانها تنها انسانهای مؤمن را فرا گیرد؛ خیر، بلکه سراسر گیتی مشمول رحمانیت حق است و یا عین آن است. یعنی آنچه در عالم هستی هست رحمت حق است.

تفسیر سوره حمد از: استاد شهید مرتضی مطهری (۳)

ادامه تفسیر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درسی که می توان از جمله بسم الله الرحمن الرحیم آموخت این است:

آنچه که از خدا به عالم می رسد دو گونه نیست: خیر و شر، بلکه آنچه از او می رسد جمله نیکو و رحمت است و این رحمت شامل جماد و نبات و حیوان و انسان به تمام اقسامش می گردد، چون اصولاً فاتحه و گشایش هستی با رحمت حق است .

و اما «رحیم» که بر وزن فعلیل است دلالت بر رحمت لاینقطع و دائم حق می کند.

«رحمن» که دلالت بر رحمت واسعه پروردگار می کرد و شامل همه موجودات می گشت ولی بالاخره در این عالم یک سلسله از موجودات پس از هستی معدوم می شوند و فانی می گردند.

اما «رحیم» نوعی از رحمت است که جاودانگی دارد و تنها شامل آن بندگان است که از طریق ایمان و عمل صالح، خود را در مسیر نسیم رحمت خاصه حق قرار داده اند .

پس پروردگار یک رحمت عام دارد و یک رحمت خاص .

با رحمت عام خودش همه موجودات را آفریده است که از جمله آنان انسان است. انسان که تنها موجود مکلف است و خودش مسئول خویش است، اگر وظایف و تکالیفی که به عهده اش نهاده شده انجام دهد مشمول رحمت خاص الهی خواهد شد .

«رحمن» اشاره به آن رحمت بی حسابی است که همه جا کشیده و مؤمن و کافر و حتی انسان و جماد و نبات و حیوان ندارد ولی «رحیم» اشاره به رحمت خاصی است که به انسانهای مطیع و فرمانبردار اختصاص دارد .

الْحَمْدُ لِلَّهِ .

در اینجا هم باید بگوییم که ما لغتی در فارسی نداریم که ترجمان کلمه حمد باشد. البته دو کلمه است که نزدیک به معنای حمد است و آنها در فارسی معادل دارند و معمولاً برای ترجمه حمد از معادل آنها استفاده می شود .

یکی «مدح» که معادل آن ستایش است

و دیگری «شکر» که به سپاس ترجمه می شود .

ولی هیچ کدام به تنهایی رساننده معنای حمد نیستند .

کلمه «مدح» نزدیک به «حمد» است و حتی بعضی احتمال قوی می دهند که دو تلفظ از یک کلمه باشند؛ چنانکه در زبان عربی نظایر آنها را زیاد داریم مثل «خلص» و «لخص» و «ایس» و «یئس» که هر دو حروفشان یکی است ولی جایشان عوض شده است.

مدح به معنی ستایش است. ستایش از احساسهای مخصوص انسانی است؛ یعنی این انسان است که دارای این درجه از ادراک و احساس است که وقتی در مقابل کمال و جلال، زیبایی و بهاء قرار می گیرد این احساس به صورت عکس العمل در او پیدا می شود که او را ستایش کند.

این احساس در حیوان نیست.

حیوان نه آن کمال و جلال و عظمت را درک می کند و نه قدرت دارد که ستایشگر این اوصاف باشد.

البته گاهی عمل ستایش در انسان به صورت پستی ظاهر می شود که آن را «چاپلوسی» می گویند و از صفات رذیله محسوب می گردد. چاپلوسی در موردی است که انسان امر بی حقیقتی را ستایش می کند. و بسیار زشت است که انسان آن قدرتی که خداوند به او داده است تا کمالها و جمالها و عظمتها و زیباییهای واقعی را ستایش کند آن را در پای موجودی که هیچ ارزش ستایش ندارد؛ از روی طمع مصرف نماید.

این قدرت برای این است که انسان آن احساس عالی یعنی تمجید و تکریم و تعظیم یک کمال را ارضاء و اشباع نماید نه اینکه در خدمت حس طمع که نوعی پستی است قرار دهد.

در ستایشهای واقعی هیچ گونه طمعی در کار نیست، بلکه امری است فطری و طبیعی.

انسان هنگامی که به هنر زیبایی برخورد می کند، مثلاً ورق قرآنی که سالها پیش توسط بایسنقر نوشته شده می بیند، محو زیبایی آن می گردد و بی اختیار آن را ستایش می کند.

اگر کسی در اینجا از ما سؤال کند که چرا ستایش می کنی، مگر کسی چیزی در مقابل این ستایش می دهد، چه جواب می دهیم؟ خواهیم گفت: مگر لازم است چیزی بدهند؟! من انسانم و انسان از آن جهت که انسان است وقتی در مقابل عظمتی و جلالی و جمالی و کمالی قرار گرفت قهراً خاضع می شود و خضوع خود را به صورت ستایش اظهار می دارد. این معنای کلمه «مدح» است. ولی «حمد» تنها این مفهوم نیست.

احساس پاکیزگی دیگری در انسان وجود دارد که باز از امتیازات انسان است و آن را «سپاسگزاری» می گویند و ترجمه کلمه «شکر» است و آن در وقتی است که از ناحیه کسی به انسان خیری برسد؛ انسانیت انسان اقتضا می کند که نسبت به او اظهار امتنان بنماید.

فرض کنید هنگامی که انسان با اتومبیلش از محلی در حال عبور است اگر با اتومبیل دیگری برخورد کند که او حق عبور دارد و می تواند از راه استفاده کند، در چنین حالی اگر او توقف کرد و اجازه داد که ما قبلاً عبور کنیم، ادب انسانی که مقتضای فطرت پاک اوست اقتضا می کند که با گفتن کلمه «متشکرم» و یا عملاً با تکان دادن سر یا دست از او سپاسگزاری نماید. این صفت به این حد در حیوان وجود ندارد و از مختصات انسان است؛ و اینکه خدای متعال در قرآن سؤال می کند:

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

سؤالی است که مخاطب آن فطرت سلیم انسانی است و وجدان پاک انسان پاسخگوی آن است.

معنای «حمد»:

اینکه گفته شده است که هرکس خودش را بشناسد خدا را نیز می شناسد، مطلب بسیار عظیم و درستی است. شناخت کامل انسان خویش را، راهی است که به شناخت الله منتهی می شود.

یکی از راههای شناختن انسان همان شناختن احساسهای خاص انسانی است که یکی از آنها همین احساس سپاس است که فرمانده آن وجدان است و به تعلیم و تربیتهای محیط مربوط نیست و از آداب و رسوم محلی به شمار نمی رود...

آداب و رسوم است که با تغییر زمان و مکان دگرگون شده، حتی گاهی عیناً متضاد می شود، مثل کلاه از سر برداشتن و گذاشتن که هر دو علامت احترام است ولی هرکدام در جامعه ای مرسوم است. (اما) در هیچ جامعه ای دیده نشده است که پاداش نیکی را بدی بدهند و به اینکه این جزء رسوم محلی است توجیه نمایند.

حمد نه مدح خالص است و نه سپاسگزاری خالص؛ پس چیست؟

می توان گفت اگر هر دو را با هم ترکیب کنیم حمد است؛ یعنی مقامی که هم لایق ستایش است به دلیل عظمت و جلال و حسن و کمال و بهاء و زیبایی که دارد، و هم لایق سپاسگزاری است به دلیل احسانها و نیکیها که از ناحیه او رسیده است، آنجاست که کلمه «حمد» به کار می رود.

حمد مخصوص خداوند است:

بعید نیست که در معنی «حمد» مفهوم دیگری نیز دخالت داشته باشد و آن مفهوم پرستش است.

پس در مفهوم حمد سه عنصر در آن واحد دخیل است:

ستایش، سپاس، پرستش.

به عبارت دیگر: حمد، ستایش سپاسگزارانه پرستشانه است.

شاید اینکه طبق این آیه حمد مخصوص خداوند است و غیر او محمودی نیست، از این جهت است که در مفهوم حمد مفهوم پرستش هم هست.

مخلوقاتی که خدا به وسیله آنها خیری به انسان می رساند نیز باید سپاسگزار و قدردان آنان بود. تا آنجا که گفته شده است:

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»

هرکس مخلوق را سپاسگزار نباشد خالق را سپاسگزار نبوده است.

پدر، مادر، معلم و تمام آنها که همواره وجود انسان مشمول خیرها و احسانهای آنان بوده است همه را باید شکرگزار بود؛ هیچ گاه نمی توان به عذر اینکه من شکر خدا را می کنم و به بندگان کاری ندارم، آنان را فراموش کرد و شکر نعمتشان را بجای نیآورد.

ولی باید توجه داشت که این طور نیست که یک جا بنده را باید شکر کرد و یک جا خدا را، بلکه در همان حال که بنده را سپاسگزاری می کنید باید توجه داشته باشید که بنده استقلال ندارد؛ در همان چیزی که از ناحیه بنده به انسان رسیده است خداوند پیش از آن استحقاق شکر دارد.